

ترجمه به مثابه تصرّف

نقدی بر ترجمه انگلیسی رمان «شوخی» اثر میلان کوندرا

ترجمه دکتر خسرو احسنی قهرمان^۱

در گذشته لغت تصرّف معمولاً به معنی تصاحب مایملک کسی بدون اجازه و پرداخت وجه به کار می‌رفت. اما امروزه در مباحث محققان فرهنگ و ارتباط این لغت دایره شمول وسیعتری پیدا کرده است. تصرّف دیگر به امور مادی محدود نمی‌شود بلکه عقاید را نیز دربر می‌گیرد، اعم از اینکه عقاید فرهنگی، سیاسی و یا علمی باشد. برای بسیاری از دانشمندان، مفهوم تصرّف کلیدی برای یافتن درکی جدید از دنیا شده است. تاریخ چیست؟ جز سلسله‌ای از تصرّفها؟ ادبیات چیست؟ جز تصرّف متنی توسط متنی دیگر؟ فرهنگ چیست؟ جز زنجیره‌ای از تصرّفهایی پی‌درپی تمدن‌ها؟

در حقیقت فرضیه تصرّف از فرضیه قدیمی پیشرفت بسیار جذابتر است، فرضیه‌ای که می‌گفت تمدن، به‌رغم قترت‌های کوتاهش به سمت غایتی حرکت می‌کند؛ بهشتی زمینی یا سرزمین موعود یا روابط بی‌نقص انسانی. به نظر می‌رسد توجه به مفهوم تصرّف به دلیل بدیع بودن آن نیست، بلکه بیشتر به این دلیل است که این مفهوم قدرت بیشتری برای توضیح مسائل دارد، آن هم در زمانه‌ای که پایه‌های فرضیه پیشرفت روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود. فرضیه تصرّف تصویر واضح‌تری از واقعیت به دست می‌دهد و اعتقاد به تقابل در آن نهفته است زیرا می‌گوید اگر در طرفی نفعی دیده می‌شود حتماً در طرف دیگر زیانی وجود دارد. در چشم نظریه پردازان فرهنگ هر پدیده‌ای را می‌توان به کمک این تقابل تفسیر کرد.



نویسندگان اروپای مرکزی، به غیر از کافکا که آلمانیها او را «تصرّف» کردند، برعکس رمان‌نویسان آمریکای لاتین هرگز بخت آن را نیافتند که کانون توجه دنیای نشر و دانشگاه واقع شوند. اما میلان کوندرا از اهالی اروپای مرکزی نویسنده‌ای است که در او استعداد و روشنی ذهنی و قدرت شخصیت دست به دست هم داده‌اند. وی را غالباً یکی از بزرگترین رمان‌نویسهای زنده می‌دانند و مقالات وی در مورد سیاست و ادبیات مورد استفاده رهبران جریانهای روشنفکری معاصر قرار می‌گیرد. کتابهای کوندرا در دو سوی اقیانوس اطلس در زمرهٔ پرفروش‌ترین کتابهاست و اخیراً یکی از پرطرفدارترین نوشته‌هایش با عنوان «سبکی تحمل‌ناپذیر هستی» به‌صورت فیلم درآمدہ است.

۱- این مقاله ترجمه و تلخیص مقاله نسبتاً بلندی است با مشخصات زیر:

"Translation as appropriation, the case of Milan Kundera's *The Joke*", Piotr Kuhniewicz.

بخشهایی از مقاله به دلیل اینکه ارتباط مستقیمی با موضوع مورد بحث نداشت و نیز به دلیل رعایت اختصار، به پیشنهاد سردبیر حذف شد. م.

کوندرا، به رغم شهرت جهانی‌اش، در مصاحبه‌های متعددی خاطرنشان کرد که رمانهایش اغلب سوءتفاهم می‌شوند. او حتی اذعان کرده است که در چندین سال اخیر بیشتر وقتش را به جای اینکه صرف نوشتن بکند، تصحیح ترجمه رمانهایش و تعقیب مجلّاتی که عقاید او را تحریف می‌کنند می‌گذراند. مشکل بتوان گفت این نه مراقبت دقیق کوندرا از آثارش تا چه حدّ در توفیق کارهای او مؤثر بوده است. اما خود گزارش داده که سرانجام وضعیت بسیار بهتر شده است. وی در سال ۱۹۸۵ در مصاحبه با مجله آمریکایی *Salmagundi* گفته است: «اینها معلوم شد که استقبال رسانه‌ها از کارهای من جز بد و بیراه گفتن چیزی نبوده، اما امروزه کم‌وبیش آثار مرا آن‌طور که باید بخوانند، می‌خوانند.»

در نظر خواننده ناآگاه، حساسیت کوندرا به سرنوشت ترجمه‌های آثارش ممکن است نوعی خودمحوری غیرعادی یا وسواس‌آمیز جلوه کند، اما خوانندگانی که از ماجرای تأسیف‌انگیز اولین ترجمه انگلیسی رمان قدیمی کوندرا با عنوان «شوخی» آشنا هستند، به کوندرا حق می‌دهند که این چنین وسواس و احتیاط نشان بدهد. در تاریخ ترجمه، تصرّف در متون ادبی از طریق بازنویسی آنها، کاری بی‌سابقه نیست. در سالهای اخیر تصرّف‌فکاری مترجمان انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی روی مترجمان فرانسوی، آلمانی، روسی و مجار رمانهای قرن نوزدهمی اسکات و دیکنز را سفید کرده است. اما تفاوت ظاهری مهمی میان آن ترجمه‌ها و ترجمه «شوخی» کوندرا وجود دارد. «شوخی» سالها بعد از اینکه قانون حقّ طبع برای همگان شناخته شد و بر سرقت‌های ادبی مهار زد، ترجمه شد و این موضوع اساس دفاعیه‌ای است که کوندرا وقتی ترجمه رمانش را در سال ۱۹۶۹ در لندن خواند به *Times Literary Support (TLS)* نوشت. در این نامه وی شکستن قانون حقّ طبع به دست ناشران انگلیسی را با سانسورگران دولتی شوروی مقایسه کرد و به این نتیجه رسید:

در مسکو نمایشنامه مرا با نیت خیر تغییر دادند تا در صحنه بهتر از آن استقبال شود. نه در مسکو و نه در لندن کسی توجه نکرد که آیا من بر این تغییرات صحّه می‌گذارم یا نه. افکارکتابفروشهای لندنی و مسؤولین دولتی هنر در مسکو شباهت عجیبی با هم دارند.

چیزی که کوندرا در نامه‌اش از پراگ که اکنون به «حال عادی» بازگشته است در باره آن زیاد بحث نکرد، این بود که ترجمه دقیقاً از چه نظر با اصل تفاوت دارد، موضوعی که سیزده سال بعد در مقدمه‌ای بر ترجمه «شوخی» به آن پرداخت. زمان، تغییری در موضع انتقادی او ایجاد نکرده بود:

ایدئولوگهای پراگ گمان بردند که «شوخی» رساله‌ای علیه سوسیالیسم است و آن را ممنوع کردند، ناشران خارجی تصوّر کردند خیالپردازی سیاسی‌ای است که چند هفته بعد به واقعیت می‌پیوندد و آن را برطبق همین نظریه بازنویسی کردند.

حوادث رمان‌های کوندرا در چک‌وسلواکی بعد از جنگ اتفاق افتاده است اما این بدان معنی نیست که رمانهایش ساخته‌های روشنفکرانه‌ای در جهت افسون‌زدایی از ایدئولوژیهای ریشه کرده یا خیالی باشد. در حقیقت رمانهای او بسیار بنیادی‌تر است چون هدف اصلی آنها همان‌طور که خود کوندرا می‌گوید این است که اعمال مردم عادی را تجزیه و تحلیل کند، مردمی که در شرایطی که اعمال و افکار خودشان به وجود آورده گرفتار شده‌اند. این حقیقت که می‌توان بعضی از این افکار و اعمال را سیاسی قلمداد کرد صرفاً نشانگر این نکته است که عقاید سیاسی نه از بالا صادر می‌شود و نه اینکه به قول معروف توده‌ها موجد آن‌اند، بلکه در ذهن تک‌تک افراد خودبه‌خود به وجود می‌آید و از بین می‌رود. کوندرا در پیشگفتارش بر دو ترجمه «شوخی» می‌گوید: «بعضی از این افرادی که در مسکو و لندن زندگی می‌کنند، واقعیت و خیال را به هم درآمیخته و «شوخی» را چیزی فرض کرده‌اند

که هرگز نبوده است».

نگاهی دقیق‌تر به ترجمه انگلیسی، روشن می‌کند که این ترجمه فقط ترجمه‌ای نادرست از متن اصلی نبوده بلکه تصرفی در کتاب بوده است، تصرفی که از پیش فرضهای غلط ناشر و مترجم از اروپای شرقی و نوشته‌های این سرزمین و نیز از توانایی خوانندگان غربی در رمزگشایی از پیامهای پیچیده فرهنگی ناشی شده بوده است. «شوخی» قصه عشقی است که در چک و اسلواکی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اتفاق می‌افتد. اشخاص اصلی داستان لودویک، کوستسکا، یاروسلاو و هیلنا در آن زمان در دانشگاه تحصیل می‌کنند و این زمانی است که کشور دستخوش تغییرات سیاسی و اجتماعی مهمی است. داستان از یک شوخی آغاز می‌شود، شوخی لودویک با دوست جدی خود مارکتا. این شوخی چیزی نیست جز یک کارت پستال که در آن لودویک شعار رسمی سیاسی روز را به مسخره می‌گیرد: «خوش‌بینی تریاک مردم است! یک جو سالم، حوضچه حماقت! زنده باد تروتسکی!» اما چیزی را که لودویک فکر می‌کند خنده‌دار است، دوستانش به خالی کردن زیرپای یک ایدئولوژی تعبیر می‌کنند. بنابراین هر چه از این به بعد در رمان اتفاق می‌افتد، مستقیماً ناشی از آن است که هیچ کدام از اشخاص داستان حس شوخ‌طبعی لودویک را در نمی‌یابند و به همین علت او را طرد می‌کنند. لودویک از دانشگاه اخراج و به واحد تنبیه نظامی در استراوا تبعید می‌شود.

در استراوا لودویک عاشق لوسی می‌شود اما روابط او با لوسی که از ابتدا سست بوده دیری نمی‌پاید و سرانجام لودویک پس از گذراندن دوره تبعید همراه با اعمال شاقه به زادگاهش موراوایا برمی‌گردد و در آنجا دوستان دانشگاهی‌اش را دوباره می‌بیند. غرض از این مسافرت انتقامجویی از کسانی است که علناً در اخراج او از دانشگاه دست داشتند. اما نقشه دقیق او به شکست می‌انجامد، چون پانزده سال بعد از آن حادثه همه چیز تغییر کرده است. خط مشخص میان دوستان و دشمنان لودویک را تاریخ کاملاً زدوده است.

از این شرح کوتاه و ساده شده رمان شاید بتوان فهمید که طرح (پی‌رنگ) رمان برای کوندرا اهمیت خاصی ندارد. از نظر کوندرا نقش طرح رمان آن است که چیزی را به وجود بیاورد که وی «مضامین» می‌خواند. به نظر کوندرا، «هرگاه رمانی مضمون‌نمایش را رها کند و فقط به گفتن داستان بپردازد، بی‌مزه خواهد شد». این موضوع نشان می‌دهد که چرا روایت‌های کوندرا که بظاهر پر از تکرار و «از این شاخه به آن شاخه پریدن» است تا این اندازه غنی و گویا هستند.

اولین تصرفی که مترجم در کتاب کرده، تغییراتی است که در طرح (پی‌رنگ) رمان داده است. یکی از مترجمان کتاب در نامه‌ای به TLS نوشته است که وی در کتاب، نظم زمانی دقیق مشاهده نکرده و به نظر او این بی‌نظمی موجب سرگردانی خواننده می‌شود. وی آنگاه با بریدن و چسباندن و جابه‌جایی فصلها به خیال خود این بی‌نظمی را سامان داده است. حتماً تصمیم او را ناشر نیز پذیرفته است، چون ویراستاری که مسوول ویراستاری «شوخی» بوده است می‌گوید «وظیفه ویراستار است که هر تغییری را که برای روشن شدن ذهن خواننده مفید می‌داند پیشنهاد کند...»

بنابراین قدم اولی که در تصرف رمان برداشته شد براساس این فرض بود که فرم روایت، جهانی نیست بلکه ویژه زبان و فرهنگ خاص است. بنابراین ترجمه موفق، به‌زعم اینان، ترجمه‌ای است که در شکلی آشنا برای خواننده انگلیسی‌زبان نوشته شده باشد. مترجمان «شوخی» فرض را بر این گذاشته بودند که عامل عمده‌ای که روایت‌های چک را از انگلیسی متمایز می‌کند همین فقدان نظم زمانی است.

دومین تغییر مهمی که به رمان تحمیل شده بود به دلایل مشابه صورت گرفت اما این بار منجر به حذف یکی از مضامین رمان شد. مضمونی که باید آن را مضمون موسیقی مردمی نامید، موسیقی‌ای که هدف آن حفظ و

انتقال سنن فرهنگی است. یاروسلاو، هلنا، ولادیمیر و لودویک به یک دسته نوازندگان محلی می‌پیوندند و با امید که جامعه «مساوات طلب» و «دمکراتیک» سنن فرهنگی مردم موراویا را احیا می‌کند، به گوشه و کنار کشور سفر می‌کنند. اعتقاد بر این است که این سنن را ایدئولوژی بورژوازی سرکوب کرده و به بازی گرفته است. اشتیاق دانشجویان توجه کامل دولت کمونیستی را به خود جلب می‌کند. سیاست دولت این است که هر نوع فعالیت فرهنگی را که «محتوای سوسیالیستی اما ظاهر ملی‌گرایانه دارد» تشویق کنند. اما به رغم تلاشهای فرهنگی که صورت می‌گیرد، توده‌ها نمی‌توانند موسیقی محلی مدرن شده و سوسیالیستی را جزئی از زندگی روزانه‌شان بدانند. سپس لودویک با ترس و ناامیدی پی می‌برد که، آنچه آنها تا کنون می‌کرده‌اند کاری صرفاً سوسیالیستی ولی با «ظاهر ملی‌گرایانه» بوده است و ربطی به هنر اصیل مردمی نداشته است. در خلال یکی از مشاجرات در مورد موسیقی محلی با یاروسلاو، به او می‌گوید «تو می‌توانی آنها را بخوانی، تو و دسته نوازندگان، اما به من کسی دیگر را هم نشان بده، یک کارگر مزرعه اشتراکی را نشان بده که تصنیفهای مزرعه اشتراکی تو را به قصد لذت بردن می‌خواند».

و اینجا فرازی از رمان است که قطعات قبلی ناگهان معنی پیدا می‌کنند. قطعات قبلی در مورد نقش موسیقی موراویایی در حفظ و بارورسازی فرهنگ چک است. حال واضح است که کوندر را به شاخه موسیقی پریده است. رقص موراویایی، جاز، و کارهای یاناچک - تا شکنندگی فرهنگ و مقاومت ذاتی آن رابه هر نوع دستکاری آگاهانه یا ناآگاهانه به دقت نشان بدهد. مترجمان کتاب تمام این قطعه را زیادی تشخیص داده‌اند. چیزی که در متن ترجمه شده باقی گذاشتند جز جملات پراکنده کُلی نیست، مانند قطعه زیر:

موسیقی محلی و مراسم آن معبری زیرزمینی از تاریخ است، جنگها، انقلابها و تمدنهای خبیث را زنده نگه می‌دارد تا بعد از ویرانی‌شان در روی زمین، بتوانیم به گذشته‌های دور نظر کنیم.

اگر قطعه فوق را از زمینه‌اش جدا کنیم شبیه به جمله‌های موجز خردمندان‌های می‌شود که از فرهنگ گفتارهای فلسفی انتخاب شده است و ظاهراً مترجمان چنین تصور کرده‌اند که تنها چنین روایت هضم‌شده‌ای می‌تواند به حال خوانندگان مفید باشد. این چیزی است که یکی از مترجمان خود به صراحت بیان می‌کند:

اما اکثریت عمده خوانندگان انگلیسی برخلاف خوانندگان چک و اسلواکی که سنتهای فرهنگی متفاوتی دارند، اگر فصل مربوط به موسیقی موراویایی را خسته کننده نیابند دست‌کم در خواندن آن بادشواری روبرو خواهند شد.

وقتی با چنین طرز فکری روبرو می‌شوید از خود می‌پرسید اگر مترجمان «شوخ» بخواهند اپرای یاناچک را ترجمه کنند روی صحنه چه نوع اپرایی اجرا می‌شود.

جدا از این تغییرات عمده، مواردی از دخالت‌های جزئی‌تر در متن رمان دیده می‌شود. این که این دخالت‌ها نسبتاً جزئی‌تر هستند وجود آنها را در کل ترجمه بی‌اهمیت نمی‌کند. در بعضی از موارد در حقیقت این دخالت‌ها متن را بکلی از معنی تهی می‌کند و چیزی باقی نمی‌گذارد جز به قول کوندر را یک قطعه بی‌مزه. بهترین مثال فرازی از رمان است که در آن لودویک در جستجوی یافتن معنایی برای رفتار لوسی است. وی از خود در باره اعمال او می‌پرسد:

آیا قصه‌های عشقی، صرف‌نظر از وقوعشان و واقعی و دروغی بودنشان حرفی برای گفتن دارند؟ من که شک دارم، من باید به چند چیز غیر معقول بچسبم - این عقیده عجیب که هر چه در زندگی من اتفاق می‌افتد

باید معنایی ورای خودش داشته باشد، که زندگی در روزمرگی خود با ما در باره خود گفتگو می‌کند، که رازی را بتدریج آشکار می‌کند، که زندگی معنایی برخاسته از تصاویر است که باید رمز آن را گشود، که داستانهایی که در آن زندگی می‌کنیم اسطوره‌های زندگی ماست و دروغهای اسطوره، کلید حقایق و رازهاست. آیا تمام اینها خیالی‌بافی است؟ شاید، احتمال دارد، اما من نمی‌توانم خود را از وسوسه رمزگشایی پیوسته زندگی رها کنم. (متن ۱۹۸۳).

فرازهایی نظیر فراز فوق از نسخه ۱۹۶۹ حذف شده است. لودویک، به‌رغم اینکه دریافته است که هر چیزی که در زندگی‌اش اتفاق افتاده وی را به شگفتی وامی‌دارد، در جستجوی تفسیرهای عاقلانه از زندگی است. در حقیقت، جستجوی بی‌پایان ممکن‌ها در زندگی، و سواس هنری کوندر است. او عقیده دارد که خودِ رمان "مراقبه‌ای در وجود (اگزستانس)" است به میانجیگری شخصیت‌های خیالی. "اگر این عنصر اصلی از آثارش گم شود یا آگاهانه حذف شود - یعنی اتفاقی که در ترجمه ۱۹۶۹ افتاد- رمان جاذبه‌اش را از دست داده و در خلأ معلق می‌ماند به طوری که ساختن زمینه‌ای جدید برای آن ضروری می‌شود. حقیقت این است که در اکثر موارد این‌گونه زمینه‌سازی فهم رمان را دشوارتر می‌کند، نه ساده‌تر. نویسنده ایتالیایی پریمولوی که ساده‌سازی را برای فهم مطلب مفید می‌داند، در مورد استفادهٔ بیش از حد از این روش هشدار می‌دهد:

نیاز به ساده‌سازی توجیه‌پذیر است اما دلیلی ندارد که خودِ ساده‌سازی همیشه توجیه‌پذیر باشد. این روش تا زمانی کارآمد است که خودِ ساده‌سازی قابل تشخیص باشد نه اینکه به جای واقعیت آن را عرضه کند، قسمت عمده پدیده‌های تاریخی و طبیعی ساده نیستند، یا به آن سادگی که ما دوست داریم باشند نیستند.

تا اینجا سعی من این بود که نشان بدهم مترجم «شوخی» با افزودن زمینه تازه به داستان و به اصطلاح ساده کردن آن، واقعیت داستان را مخدوش کرده است. چیزی که هنوز توضیح نداده‌ام این است که مترجم در چه حدی باید ساده‌سازی را برای خواننده را متوقف می‌کرده است. ماجرا این بوده است که کوندر در سال ۱۹۷۰ ناشر ترجمهٔ اول را مجبور کرد تا متن کامل رمان او را ترجمه کند، اما بعد از آن تقاضای ترجمهٔ کاملاً جدیدی از رمانش کرد که سیزده سال بعد به چاپ رسید. آنچه از این ماجرا درمی‌یابیم این است که آسیب وارد شده به ترجمهٔ اول رمان قابل ترمیم نبوده است. شواهد عینی و قابل استناد در دست است که ترجمه «شوخی» از همان ابتدا نیز احتیاج به ساده‌سازی نداشته است، پاسخ خوانندگان مشخص کرد که درک آنها بسیار بیشتر از آن بوده است که مترجمان می‌پنداشته‌اند. شخصی ترجمه انگلیسی را با متن چک مقایسه کرده و به نتیجهٔ زیر رسیده بود:

نمی‌توانم در مورد ترجمه قضاوت کنم چون نتوانسته‌ام بفهمم که کدام قسمت از رمان اصلی برای خواننده انگلیسی بی‌معنی است. اما متن اصلی را خواندم و خوب در ذهنم جا افتاد.

اما بهترین شواهد از بررسی اظهارات خوانندگانی که دست می‌آید که اصل را نخوانده‌اند و به‌ناچار در داوری خود فقط متکی بر متن انگلیسی بوده‌اند. آنچه از این اظهارات به دست می‌آید، غلط بودن فرض مترجمان و پیش‌دوریهای منتقدان آثار کوندر است.

مهمترین نکته‌ای که از ترجمه دستگیر می‌شود این است که «شوخی» به‌رغم ارزش هنری‌اش در بیان تجربه انسانی به‌طور اعم، بیانگر گوشه‌ای از تجربه انسانی در شرایط خاص تاریخی است. بهترین منتقدان در اینکه آیا اثر مربوط به مسائلی خاص است یا کلی، دچار تردید شده‌اند. برای مثال یکی از منتقدان با تأکید بسیار می‌نویسد:

”رمان حتی در جزئیات مسائل بومی، جنبه‌هایی از رشد جامعه بریتانیا را در دوره همزمان خود منعکس می‌کند. به‌رغم اینکه بسیاری از جزئیات مسائل بومی از ترجمه زدوده شده است.“ اما بعد بلافاصله می‌گوید: ”این رمان تنها در جامعه‌ای می‌تواند نوشته شود که مارکسیسم را جدی گرفته‌اند.“ بنابراین ما از این بررسی نتیجه می‌گیریم که زندگی همه جا به یک شکل است، اما برای درک این واقعیت باید در جامعه‌ای زندگی کنیم که مارکسیسم را جدی می‌گیرد. امروزه ما به این نوشته می‌خندیم یا آن را به گوشه‌ای پرت می‌کنیم، اما آیا می‌توانیم منتقد را به خاطر نصیحت به مترجمان سرزنش کنیم؟

رمان «شوخی» سرانجام به یک عاقبت خوش دست یافت. نسخه‌ی بازبینی شده‌ی آن در سال ۱۹۷۰ منتشر شد، و نسخه ۱۹۶۹ از بازار کتاب و بیشتر کتابخانه‌ها جمع‌آوری شد. در سال ۱۹۸۳ ترجمه‌ی مایکل اچ. هایم که به تأیید کوندرا رسیده بود در ایالات متحد و بریتانیا منتشر شد.

رمانهای بعدی کوندرا در پیدا کردن مترجم خوش اقبال‌تر بود و اکثر آنها مهر تأیید گرفتند. نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که کیفیت عالی این ترجمه‌هاست که در دهه‌ی اخیر علاقه عمومی را در بریتانیا و جاهای دیگر دنیا به مطالعه آثار کوندرا برانگیخته است، اما واضح است که خوانندگان ذایقه و هوش کافی برای درک پیچیدگی‌های رمان کوندرا دارند، و احتیاجی به روایتهایی که از نظر فرهنگی ساده شده باشد ندارند.